

فلسفه رجعت در نظام شیعه

<?xml encoding="UTF-8?">

مقدمه

یکی از آرزوهای دیرینه بشر گسترش عدالت در سراسر گیتی و ریشه سوزی بیداد از همه آبادیهای زمین است؛ و این امید و آرزو به شکل نوعی اعتقاد در ادیان الهی تجلی نموده است. در طول تاریخ، کسانی که مدعی تحقق این ایده شدند، طرحها ریختند و چاره ها اندیشیدند، ولی، نتوانستند بشر خسته دل را امیدی بخشند. آری؛ اندیشه ظهور حضرت مهدی (عج) تنها چراغ فروزانی است که می تواند تاریکی ها و غبار خستگی را از انسان دور کند.

روزی که او می آید و حکومت واحد جهانی تشکیل می دهد، انحراف و بی عدالتیها را محو می سازد و ابرهای خودخواهی و نفاق را کنار می زند تا بشر لذت و زیبایی زندگی واقعی را در سایه حکومت اهل بیت (ع) و پیاده شدن همه احکام اسلام ناب محمدی (ص) را با تمام وجود احساس کند. در آستانه این ظهور نورانی آن منجی بشریت، حوادث شگفت انگیزی اتفاق می افتد که از جمله آنها بازگشت گروهی از مؤمنان واقعی برای درک و تماشای عظمت و شوکت جهانی اسلام و حکومت دولت کریمه خواهد بود؛ البته عده ای از کافران بد طینت نیز در این میان پیش از بر پائی رستاخیز به دنیا برمی گردند تا به سزای پاره ای از اعمال ننگین خویش برسند. بازگشت گروهی از مؤمنان خالص و کافران ستمگر به این جهان پیش از قیامت، «رجعت» نامیده می شود.

رجعت، یکی از مسائل مورد اختلاف میان مذاهب اسلامی است که از عقاید مسلم شیعه به شمار می آید و مورد تأیید اهل بیت (ع) نیز قرار گرفته است. (1) بر این اساس، گروهی از مؤمنان راستین و عده ای از کافران بدسرشت، هنگام ظهور منجی عالم بشریت، حضرت مهدی (عج) به این دنیا بازگردانده می شوند تا مؤمنان به ثواب یاری آن حضرت در تشکیل حکومت عدل و قسط جهانی نائل آمده، از درک و تماشای عظمت و شوکت دولت کریمه اسلام، لذت ببرند (2) و کافران به سزای پاره ای از اعمال ننگینشان برسند. برخی از خرده گیران بر شیعه، امکان رجعت را مورد تردید قرار داده و اعتقاد به آن را ناپسند دانسته اند؛ بدان حد که گفته اند: «رجعت، مذهب گروهی از اعراب جاهلیت بوده است که برخی از فرق اسلامی (شیعه) بدان گرویده اند.» (3)

تردید و مناقشات مخالفان در صحت رجعت از یک سو و پیچیدگی مسئله از سوی دیگر، پرسشها و شبهاتی را برانگیخته که از آن جمله است: منظور از رجعت چیست؟ آیا رجعت به معنای بازگشت برخی از اموات (ائمه (ع) و گروهی از مؤمنان و کافران) به دنیا است و یا به معنای بازگشت دولت و قدرت به خاندان رسالت است؟ آیا رجعت به معنای نخست، ممکن است؟ آیا همان گونه که رجعت در امت های پیشین واقع شده است، در امت اسلامی نیز واقع خواهد شد؟ رجعت چه زمانی واقع می شود؟ چه کسانی مشمول رجعت می شوند؟ آیا رجعت همگانی است یا اختصاصی؟ و بالاخره فلسفه آن چیست؟

این پرسشها و نظایر آنها، موجب شده است که اندیشمندان اسلامی کتب و مقالات گرانمایه ای در تبیین این موضوع بنگارند و یا در کتب کلامی، بابی را به این موضوع مهم اختصاص دهند. در این نوشتار با کمال بی طرفی سعی شده است تا با مطالعه در منابع اصیل اسلامی، این موضوع مهم مورد بررسی قرار گیرد و نگارنده در این راه برای صیانت از اشتباه از خداوند متعال و وجود مقدس حضرت بقیه الله الاعظم (عج) عاجزانه استمداد و استعانت می جوید.

مفهوم شناسی «رجعت»

1. معنای لغوی «رجعت» در لغت به معنای «بازگشت» است. لغت شناسان در توضیح واژه «رجعت» گفته اند: «رجعت، مصدر مرة از ماده «رجوع» به معنای یکبار بازگشتن یا بازگردانیدن است.» (4) و نیز در «اقرب الموارد» درباره واژه «رجعت» آمده است: «رجع الرجل رجوعاً و مرجعاً، و معه انصرف ... هو يؤمن بالرجعة، ای بالرجوع الى الدنيا بعد الموت» (5) یعنی رجوع به معنای بازگشت است و فلانی به رجعت ایمان دارد، یعنی او به رجوع به دنیا پس از مرگ اعتقاد دارد؛ پس واژه رجعت در لغت به معنای «یکبار بازگشت یا بازگردانیدن» است. ناگفته نماند که اصل «رجوع» که به معنای بازگشتن و بازگردانیدن (لازم و متعدی) به کار رفته است؛ مثل: «فرجع موسى الى قومه غضبان أسفا» (6) و «فإن رجعت الله الى طائفة منهم...» (7) که واژه «رجع» در آیه شریفه نخست، لازم است، چنان که گفته می شود: «رجع الرجل» و در آیه شریفه دوم، متعدی می باشد. ازاین رو، واژه «رجعت» که مصدر مرة از ماده رجوع است، به معنای یکبار بازگشتن و یا بازگردانیدن به حال اول است. البته الفاظ مختلفی برای بیان این اصل اعتقادی در قرآن کریم و روایات اسلامی به کار رفته است، مانند: رجعت، ایاب، کره، رد، حشر، که همه در معنای بازگشت مشترکند، ولی در میان همه این الفاظ، لفظ رجعت مشهورتر است.

2. معانی اصطلاحی رجعت همانند بسیاری از واژه ها علاوه بر معنای لغوی، در علوم مختلف در معانی گوناگونی به کار رفته، و با توجه به این معانی است که می توانیم تصویر و شناخت صحیحی از معنای مورد بحث داشته باشیم. لغتنامه دهخدا معانی اصطلاحی مختلفی برای رجعت برشمرده است، که به اختصار اشاره می شود:

الف) اصطلاح فقهی: بازگردیدن مرد به سوی زن مطلقه خود در مدت قانونی و شرعی.

ب) اصطلاح نجومی: رجعت نزد منجمان و اهل هیئت، عبارتست از حرکتی غیر از حرکت کوکب متحیره به سوی خلاف توالی بروج و آن را رجوع و عکس نیز می نامند.

ج) اصطلاح عرفانی: نزد اهل دعوت عبارتست از رجوع و کال و نکال و ملال صاحب اعمال به سبب صدور فعل زشت از افعال، یا متکلم گفتاری سخیف از اقوال. (8)

د) اصطلاح جامعه شناسی: در علوم اجتماعی، برخی جامعه شناسان به هنگام بحث از قانونمندی جامعه و تاریخ، بر این باورند که قوانین تطورات تاریخی در همه جوامع مشترک است و تاریخ سه مرحله، ربانی و قهرمانی و انسانی را طی می کند و همیشه این ادوار تکرار می شوند و آنان این حرکت تاریخ را «ادوار و اکوار» و «رجعت» گویند. (9)

روشن است که هیچکدام از معانی چهارگانه مذکور مورد بحث ما نیست و آنچه در این تحقیق مورد توجه است

اصطلاح کلامی است.

هـ) اصطلاح کلامی: رجعت در اصطلاح کلامی (متکلمان) عبارت است از بازگشت برخی از اموات به دنیا بعد از ظهور حضرت مهدی (عج) و قبل از قیامت.

مرحوم «سید مرتضی» که از بزرگان شیعه است، چنین می فرماید: «رجعت، عبارت است از این که خداوند در هنگام ظهور حضرت مهدی (عج)، گروهی از شیعیان را که قبلاً از دنیا رفته اند، دوباره زنده می کند تا به ثواب یاری آن حضرت نائل شوند و دولت (کریمه) او را مشاهده کنند و نیز جمعی از دشمنان آن حضرت را دوباره زنده می کند تا از آنان انتقام بگیرد.» (10)

قاضی ابن بّراج در تعریف رجعت می گوید: «معنای رجعت این است که خداوند، هنگام ظهور حضرت قائم (ع) دسته ای از دوستان و پیروان وی را که قبلاً وفات نموده اند، دوباره زنده می کند تا به ثواب یاری و اطاعت آن حضرت و نیز ثواب جنگ با دشمنانش نائل آیند.» (11)

شیخ مفید (ره)، در تبیین معنای اصطلاحی (کلامی) رجعت چنین می فرماید: «ان الله یرد قوما من الاموات الی الدنیا فی صورهم الّتی كانوا علیها فیعز فریقا و یدل فریقا و المحقین من المبطلین و المظلومین منهم من الظالمین و ذلک عند قیام مهدی آل محمد (علیهم السلام)» (12) خداوند گروهی از اموات را به همان صورتی که در گذشته بودند، به دنیا برمی گرداند، و گروهی را عزیز و گروهی دیگر را ذلیل می کند و اهل حق را بر اهل باطل غلبه و نصرت داده، و مظلومین را بر ظالمین و ستمگران غلبه می دهد، این واقعه هنگام ظهور ولی عصر (ع) رخ خواهد داد.

دانشمند معاصر شیعی، علامه مظفر دراین باره می گوید: «عقیده شیعه در رجعت، بر اساس پیروی از اهل بیت (ع) چنین است: خداوند عده ای از کسانی را که در گذشته از دنیا رفته اند، به همان اندام و صورتی که داشته اند، زنده کرده و به دنیا برمی گرداند. به برخی از آنان عزت می دهد و پاره ای را ذلیل و خوار خواهد کرد و حقوق حق پرستان را از باطل پرستان می گیرد و داد ستمدیدگان را از ستمگران می ستاند و این جریان یکی از رویدادهایی است که پس از قیام مهدی آل محمد به وجود می آید. کسانی که پس از مردن به این جهان بازمی گردند یا از ایمان بالا برخوردارند یا افرادی در نهایت درجه فساد و آن گاه دوباره می میرند» (13).

در یک جمع بندی بین تعریف های فراوان رجعت، می توان گفت که رجعت عبارت است از: بازگشت گروهی از مؤمنان محض به دنیا، و کافران محض پس از مردن و قبل از قیامت، در حکومت حضرت مهدی (عج) و روشن است که انبیاء و ائمه (ع) به عنوان اشرف مؤمنان محض در بین رجعت کنندگان خواهند بود. (14)

رجعت و دیدگاه های مختلف

در میان اندیشمندان اسلامی اختلاف است که آیا رجعت به معنای بازگشت برخی از اموات به دنیا، در این امت نیز واقع خواهد شد یا خیر؟ برخی به پرسش پاسخ مثبت و بعضی دیگر، پاسخ منفی داده اند؛ البته ناگفته نماند که این اختلاف در دو سطح کاملاً متفاوت صورت گرفته است؛ گاهی این اختلاف، بیرون مذهبی است و زمانی هم درون مذهبی.

در اختلاف نخست، اطراف دعوا را دانشمندان اهل سنت از یک سو و اندیشمندان شیعه از سوی دیگر تشکیل می دهند. اهل سنت به سبب اختلاف مبنایی که با شیعه دارند، مسئله رجعت را که از جمله مشهورات نزد شیعه امامیه است، انکار کرده «و اعتقاد بدان را قبیح می شمردند و راویان احادیث مربوط به رجعت را بدنام کرده و

احادیث آنها را مردود و بیان احادیث مربوط به رجعت را به منزله کفر و شرک، بلکه زشت تر به حساب می آورند و اگر در کتابهایشان از رجعت بحث شده، برای بیان آراء شیعه در مورد رجعت و سرزنش بر آنهاست.» (15)

در اینجا خطاب به برادران اهل سنت می گوئیم: «ممکن است از دو جهت به رجعت ایراد وارد شود:

1- از این جهت که وقوعش محال است.

2- احادیث مربوط به آن، دروغ است.

بنا به فرض محال که این دو جهت درست باشد، اعتقاد به رجعت به این درجه از زشتی نیست که شما می پندارید؛ چه بسا گروه هایی از مسلمانان، به امور محال یا اموری که نص آشکار در مورد آن وارد نشده معتقدند (مانند، اعتقاد به جایز بودن گناه یا اشتباه برای پیامبر (ص)، یا اعتقاد به این که به قول بعضی ها، پیامبر (ص) جانشین بعد از خود را انتخاب نکرد)؛ ولی با این اعتقادات، نسبت کفر و خروج از اسلام را به آنها نمی دهیم که برادران اهل سنت چنین نسبت هایی را به ما داده اند!!» (16)

بسی جای تعجب است که در روایات برادران اهل سنت دیده شده که آنها بیش از شیعه در این خصوص روایت نقل کرده اند؛ «از جمله در روایات آنها اشاره به این است که مولى امير المؤمنين (ع) بعد از ضربت خوردن در مسجد کوفه به دست اشقی الاشقیاء، ابن ملجم مرادی، و بعد از رحلتش مانند ذوالقرنین دوباره به دنیا برمی گردد؛ همچنین در کتابهای آنها دیده شده که جماعتی از مردم عادی را نام برده اند که آنها بعد از مرگ، و پیش از دفن و بعد از دفن به دنیا برگشتند و سخن گفتند و چیزها نقل کردند و سپس مردند!

حال که برادران اهل سنت، خود این گونه موضوعات را نقل کرده و در کتابهای خود نوشته اند، چرا حاضر نیستند قبول کنند که اهل بیت (ع) دوباره به دنیا بازگردند و چرا از روایات ائمه اطهار (ع) در خصوص رجعت، اظهار تنفر می کنند؟! رجعتی که علمای ما و اهل بیت پیامبر اعظم اسلام علیهم السلام و شیعیان آنها معتقدند از جمله علائم و معجزات پیامبر اسلام (ص) است، چرا مقام آن رسول رحمت (ص) در نزد برادران اهل سنت با انکار رجعت باید از موسی و عیسی و دانیال پیامبر کمتر باشد؟! زیرا می دانیم که خداوند متعال به دست آنها مردگان بسیاری را زنده گردانید و تمام علمای اهل سنت نیز آن را قبول دارند.» (17)

اما اختلاف درون مذهبی، اطراف دعوا را خود شیعیان تشکیل می دهند؛ زیرا آنها هرچند در اصل وقوع رجعت، با هم توافق کامل دارند، اما در تفسیر و حقیقت رجعت، اختلاف نظر دارند.

دیدگاه اول: گروهی از امامیه رجعت را بازگشت دولت و قدرت آل محمد (ص) تفسیر کرده اند، نه رجوع اشخاص. دیدگاه دوم: که صحیح ترین دیدگاه است و در بین امت اسلامی، شیعه امامیه بر آن باور است، این است که: عقیده به رجعت، درست و صحیح است و خداوند متعال در موقع ظهور امام مهدی (عج) گروهی از شیعیان آن حضرت را که قبلاً از دنیا رفتند، به دنیا بازگردانده می شوند تا به ثواب یاری و مساعدت وی و مشاهده دولت آن حضرت رستگار شوند؛ همچنین گروهی از دشمنان آن حضرت نیز به دنیا بازگردانده می شوند، تا از آنها انتقام گرفته شود.

بنابراین، دو رویکرد عمده در میان شیعیان در مسئله رجعت پدید آمد که در ادامه، مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

1- رجعت، بازگشت دولت است، نه اشخاص همان گونه که اشاره شد، رجعت از نظر گروه اندکی از شیعیان متقدم، عبارت است از بازگشت دولت و قدرت آل محمد (ص) در زمان ظهور حضرت قائم (ع) نه بازگشت اعیان و

اشخاص امامان (ع). با این توضیح که هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) گستره دولت و قدرت او سراسر عالم را فراگرفته، عدالت واقعی که امامان پیشین، همواره در صدد تحقق بخشیدن آن بوده اند، در زمان ظهور آن حضرت محقق خواهد شد و چون چنین قدرت و دولتی مورد خواست و تمنای همه ائمه معصوم (ع) و از جمله، حضرت مهدی (عج) بوده است، می توان آن را دولت همه اهل بیت نامید. بدین ترتیب، مراد از رجعت، بازگشت قدرت، دولت و سیطره اهل بیت (ع) خواهد بود، نه بازگشت اشخاص و اعیان ائمه (ع). (18)

2- رجعت یا بازگشت دوباره ائمه معصوم (ع) به دنیا رویکرد رایج در مسئله رجعت که اکثر شیعیان بدان باورند، رجعت به معنای بازگشت اعیان و اشخاص حضرات معصومان (ع) و بعضی از پیروان و دشمنان آنان، هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) یا پس از آن به دنیاست. براساس این دیدگاه، ائمه معصوم شیعه بازمی گردند و زمام امور جهان را به دست گرفته، سالیان سال، حکومت می کنند و نیز برخی از دشمنان بدکردار آنها به دنیا برگردانده می شوند تا به کیفر پاره ای از اعمال ننگین خویش در این دنیا برسند. کسانی که با آثار و افکار اندیشمندان شیعه در گذشته و حال، اندک آشنایی دارند، به خوبی می دانند که رجعت به معنای یادشده، در طول تاریخ، از عقاید مسلم اکثر شیعیان بوده و جز گروهی اندک، کسی با آن مخالفت نکرده است.

جایگاه رجعت در اعتقادات شیعه

اعتقاد به رجعت از باورهای مسلم و تردیدناپذیر شیعه است؛ تا بدانجا که پیروی مذهب تشیع و اعتقاد به رجعت متلازم یکدیگر بوده و برخی از یاران و پرورش یافتگان مکتب «اهل بیت» با همین صفت معرفی شده اند، و خرده گیران بر شیعه نیز همین اعتقاد را وسیله نکوهش و مخالفت خویش قرار داده اند. اعتقاد به رجعت و بازگشت نخبگان امت، پیش از قیامت، به دنیا، از ویژگی خاصی برخوردار است و در منابع اسلامی اهمیت آن با بیانات گوناگونی مطرح شده است. در برخی روایات روز رجعت را یکی از روزهای الهی که عظمت و قدرت الهی در آن متجلی خواهد شد، برشمرده اند. امام باقر (ع) می فرماید: «ایام الله عزو جل ثلاثة يوم يقوم القائم و يوم الکرة و يوم القیامة» (19) روزهای خدا سه روز است؛ روزی که قائم (عج) قیام می کند و روز رجعت و روز قیامت.

منظور از «ایام الله؛ روزهای خدا چیست؟» علامه طباطبائی در این باره می فرماید: «این که ایام خاصی به خدا نسبت داده می شود با این که همه روزها متعلق به خداست، نکته اش این است که در آن روزهای خاص، امر خدا چنان ظهوری می یابد که برای هیچ کس دیگری این ظهور پیدا نمی شود. مثل مرگ در آن موقعی که تمام اسباب دنیوی از تاثیرگذاری می افتد و قدرت و عظمت الهی ظهور و بروز می کند. ایشان در ادامه احتمال دیگری را در تفسیر «ایام الله» بیان می کند که ممکن است مقصود این باشد که نعمتهای الهی در آن روز ظهور خاصی می یابند، که آن ظهور برای غیر او نخواهد بود، مثل روز نجات حضرت ابراهیم (ع) از آتش.

پس منظور از «ایام الله» روزهایی است که امر الهی اعم از نعمت یا نعمت، عزت و ذلت ظهور تام می یابد.» (20) در حدیثی از امام صادق (ع)، عدم ایمان به رجعت، همسنگ و هموزن انکار ایشان قرار داده شده و کسانی را که به این موضوع اعتقاد ندارند، خارج از دایره «امامت و ولایت» معرفی فرموده اند: «لیس منا من لم یؤمن بکرتنا و

لم يستحل متعتنا؛ از ما نیست کسی که ایمان به رجعت نداشته باشد...» (21)

آن حضرت در حدیث دیگری، یکی از شرایط ایمان را اعتقاد به رجعت برشمرد و می فرماید: «من اقرّ بسبعة اشياء، فهو مؤمن و ذكر منها الايمان بالرجعة» (22) هر کس به هفت چیز اعتقاد داشته باشد، مؤمن است، و در میان آن هفت چیز ایمان به رجعت را ذکر فرمودند. لازمه چنین سخنی آن است که ایمان کامل زمانی حاصل می شود که علاوه بر اعتقاد به توحید و...، اعتقاد به رجعت نیز وجود داشته باشد. بر این اساس بر هر شیعه ای این اعتقاد ضروری است، از سوی دیگر این امید را در دل خویش زنده نگه می دارد که اگر پیش از ظهور منجی عالم بشریت از دنیا برود خداوند وی را برای نصرت دین خویش و درک لقای آن حضرت، به دنیا برمی گرداند.

حال پرسشی که در اینجا مطرح می شود این است که: آیا اعتقاد به رجعت از منظر تشیع، از اصول دین است یا اصول مذهب، و یا هیچ کدام، بلکه از ضروریات مذهب شیعه به شمار می رود؟

برخی از محققان و نویسندگان معاصر آن را از اصول مذهب تشیع (23) و عده ای از ضروریات آن (اصول دین) می دانند (24) و عده ای نیز بر این باورند که اعتقاد به رجعت، نه از اصول مذهب و نه از ضروریات آن، بلکه از اموری است که نزد اکثر شیعیان، پذیرفته شده است. (25)

قبل از پاسخ به این پرسش، ضروری می نماید که ابتداء مفهوم و تصویر روشنی از دو واژه «اصول دین» و «اصول مذهب» به دست آوریم تا بهتر بتوانیم به پاسخ سؤال یادشده بپردازیم.

همان طور که می دانیم، دین در یک تقسیم بندی به اصول دین و فروع دین تقسیم می شود و منظور از اصول دین، در این تقسیم،

هرگونه اعتقاد معتبر دینی است که مربوط به بینش و شناخت خدا و جهان و انسان می شود، و فروع دین، همان احکام عملی است که وظایف فردی و اجتماعی پیروان آن دین را بیان می کند. به عبارت دیگر منظور از اصول دین، اساسی ترین و زیربنایی ترین امور اعتقادی است، در مقابل سایر امور اعتقادی که نسبت به آنها جنبه تبعی و فرعی دارند، آن اصول عبارتند از: توحید، نبوت و معاد که ادیان الهی در سه اصل فوق مشترکند که این اصول در حقیقت پاسخی به روشنترین سؤالات فکری انسانند. و طبیعی است که انکار هر یک از این سه اصل، موجب خروج از دین و اثبات کفر است.

اما اصول مذهب: عبارت از این است که گاهی پیروان یک مکتب که در اصول بنیادی دین با یکدیگر مشترکند، برداشتها و تلقیاتی مختلفی از دستورات و پیامهای دینی دارند، که موجب پیدایش روشهای مختلفی در دین می شود. این برداشتها و طرز تفکر خاص از مکتب با حفظ اصول و وجوه اشتراک را اصول مذهب می گویند. عدم اعتقاد به این اصول موجب خروج از دین نمی شود، بلکه موجب خروج از آن طرز تفکر و برداشت خاص می شود، مثل اعتقاد به عدل و امامت، که عدل از امور اعتقادی تابع توحید و امامت تابع نبوت است. از این رو، می بینیم مذاهب مختلفی پدید آمده، همچون شیعه و سنی که هر کدام طرز تفکر خاصی نسبت به امامت دارند.

اعتقاد به رجعت از اصول دین نیست و معتقد نبودن به آن هم موجب کفر و خروج از دین نیست، بلکه از اصول مذهب امامیه است؛ به طوری که اعتقاد به اصل رجعت گروهی از مؤمنان و کافران، به دنیا پیش از قیامت، ضروری است. هر چند که باور داشتن جزئیات مسائلی که در رجعت اتفاق می افتد لازم و ضروری نیست.

در سخنان بسیاری از اندیشمندان کلامی، رجعت به عنوان یک امر اعتقادی مطرح شده، به طوری که اعتقاد به آن را ضروری شمرده اند، به عنوان نمونه: مرحوم شبّر می فرماید: «پس اعتقاد به اصل رجعت به طور اجمالی واجب است... هر چند که تفصیل آن موکول به ائمه اهل البیت می شود.» (26)

نکته شایان توجه این است که مطالب یادشده مبنی بر ضرورت اعتقاد به رجعت، بدان معنی نیست که از دیدگاه عقاید شیعی، اصل رجعت در شمار اصول دین بوده و همپایه اعتقاد به توحید، نبوت و معاد می باشد؛ بلکه بسان بسیاری از ضروریات دینی یا رویدادهای تاریخی انکارناپذیر، از مسلمانات قطعی محسوب می گردد. به عنوان مثال: همه مسلمانان باور دارند که جنگ بدر، نخستین غزه ای بود که بین مسلمانان و مشرکان مکه در سال دوم هجرت به وقوع پیوست... اما قطعیت چنین حادثه ای و اعتقاد به وقوع آن در زمره اصول عقاید اسلامی به شمار نمی آید. و با این همه، کسی از مسلمانان را نیز یارای انکار آن نیست.

بنابراین، «شیعه در عین اعتقاد به رجعت که آن را از مکتب ائمه اهل بیت (ع) گرفته است، منکران رجعت را کافر نمی شمرد، زیرا رجعت از ضروریات مذهب شیعه است، نه از ضروریات اسلام؛ ازاین رو، رشته اخوت اسلامی را با دیگران به خاطر آن نمی گسلد، ولی به دفاع منطقی از عقیده خود ادامه می دهد.» (27)

آثار اعتقاد به رجعت

درباره نقش اعتقاد به رجعت در زندگی شیعه، می توان گفت که بدون تردید همان گونه که انتظار فرج، عبادتی بس بزرگ است و نقش مهم و به سزایی در پویایی و تحرک جامعه ایفا می کند، اعتقاد به رجعت و بازگشت، هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) نیز می تواند نقش مهم و به سزایی در نشاط دینی و امید در حکومت جهانی آن حضرت داشته باشد.

در روایات آمده است که یک گروه از رجعت کنندگان، کسانی هستند که دارای ایمان محض هستند؛ از این جهت شخص علاقه مند به درک محضر آن امام آخرین و حجت الهی، نهایت تلاش خود را به کار خواهد برد تا به درجات بالای ایمان برسد تا در زمره رجعت کنندگان باشد. از این رو، اهمیت اعتقاد به رجعت، کمتر از اعتقاد به مهدویت و انتظار فرج نیست.

دلائل اثبات رجعت

بزرگان علمای شیعه برای اثبات این اعتقاد از تمامی دلائل عقلی و نقلی بهره جسته اند که در این نوشتار تنها به برخی از آنها اشاره می شود:

1- دلائل عقلی پیش از آن که به سائر دلائل اثباتی رجعت بپردازیم، قبلاً امکان چنین پدیده ای را از نظر فلسفی و علمی بررسی می کنیم و آن گاه به سراغ سائر ادله می رویم.

نخست باید دانست که مسئله «رجعت» در جهان مادی با مسئله حیات مجدد در روز رستاخیز کاملاً مشابهت دارد و رجعت و معاد دو پدیده همگون هستند، با این تفاوت که رجعت محدودتر بوده و قبل از قیامت به وقوع می پیوندد؛ اما در قیامت همه انسانها برانگیخته شده زندگی ابدی خود را آغاز می کنند. بنابراین، کسانی که امکان حیات مجدد را در روز رستاخیز پذیرفته اند، باید رجعت را که زندگی دوباره در این جهان است، ممکن بدانند؛ و از آنجا که روی سخن ما با مسلمانان است و مسلمانان اعتقاد به معاد را از اصول شریعت خود می دانند، بناچار باید امکان رجعت را نیز بپذیرند.

معاد از نظر یک فرد مسلمان، معاد جسمانی عنصری است، یعنی روح آدمی به همین بدن مادی عود می کند. حال اگر چنین بازگشتی در آن مقطع زمانی مقرون به اشکال و مانع نباشد، طبعاً بازگشت آن به این جهان قبل از

قیامت نیز مقرون به اشکال نخواهد بود؛ زیرا امر محال در هیچ زمانی انجام پذیر نیست.

برای آن که کمی گسترده تر سخن بگوئیم، یادآور می شویم که انسان تنها از چند عنصر مادی ترکیب نیافته، بلکه حقیقت وجود او را جوهری مجرد به نام «روح» تشکیل می دهد که حیات وی به وجود همین روح بستگی داشته و همان است که بعد از مرگ زنده می ماند و در روز رستاخیز به بدن بازمی گردد. وجود روح مجرد و زنده بودن آن امری است که مورد پذیرش همه فلاسفه الهی و پیروان شرایع آسمانی بوده و از نظر دلائل عقلی و دریافت‌های فطری، قابل قبول است و قرآن نیز در این زمینه با صراحت سخن می گوید. براهین اثبات وجود روح بیش از آن است که در اینجا منعکس گردد، ولی به جهت اختصار تنها به ذکر یک دلیل وجدانی بسنده می کنیم:

هر فردی از افراد انسان، افعال و کارهای خود را به خویش نسبت می دهد و می گوید: گفتم، شنیدم، دیدم و ... حرف «میم» که در آخر این کلمات قرار گرفته، همان واقعیت انسان

است که در زبان فارسی از آن به «من» تعبیر می کنند. آیا این «من» همان بدن انسان است و انسان واقعیتی جز بدن ندارد، و حقیقت زندگی جز آثار مادی بدن و واکنشهای فیزیکی و شیمیایی مغز و سلسله اعصاب چیز دیگری نیست؟

به تعبیر دیگر: آیا روح و روان جز بدن انسانی و انعکاس ماده و خواص آن چیز دیگری نیست؟ و با ابطال این خواص و از میان رفتن تأثیرات متقابل اجزاء بدن در یکدیگر، روح و روان انسان نیز باطل شده و حقیقتی از انسان جز یک مشت رگ، و پوست و استخوان باقی نمی ماند؟ طرفداران این نظر از اصول «ماتریسم» الهام می گیرند؛ در این مکتب انسان به ماشینی می ماند که از ابزار و آلات مختلف ترکیب یافته و تأثیرات متقابل اجزاء ماده نیروی تفکر و درک در او پدید آورده و با پراکندگی اجزاء، آثار تفکر و حیات به کلی نابود می شود.

در برابر این نظر، نظر دیگری است که فلاسفه بزرگ جهان، به ویژه حکمای اسلامی با دلائل روشن آن را ثابت کرده و به اصالت وجود جوهری مستقل و اصیل که واقعیت انسان بدان بستگی دارد و از ماده و آثار ماده مجرد و پیراسته است، معتقد گردیده اند و بر وجود این جوهر که مبدأ حرکت و احساس در حیوان و تدبیر و اندیشه در انسان است، با دلائل فلسفی استدلال نموده اند. در میان آن همه دلائل، دلیل روشنی دارند که چون جنبه همگانی دارد، نقل می شود: هر انسانی ناخود آگاه اعضاء بدن و حتی خود بدن را به واقعیت دیگری به نام «من» نسبت می دهد و می گوید: دست من، پای من، مغز من، قلب من و بدن من. یک چنین انتساب در حالت ناخودآگاه حاکم از آن است که هر فردی خود را به واقعیت دیگری به نام «من» وابسته می داند که در پشت پرده، شخصیت ظاهری و مادی او قرار گرفته است و همه کارها، اعضاء و حتی بدن را به آن نسبت می دهد.

(28)

خداوند هنگامی که چگونگی آفرینش انسان را بازگو می کند، از دمیدن روح در وی یاد کرده به لحاظ ارج و عظمت این پدیده غیر مادی، آن را به خود نسبت می دهد و می فرماید: «الذی احسن کل شیء خلقه و بدأ خلق الانسان من طین...» (29) «ثم سوّیّه و نفخ فیّه من روحه و جعل لکم السمع و الابصار و الافئده» (30) آن کسی که هرچه را آفرید، نیکو قرار داد و آفرینش انسان را از خاک آغاز کرد...، سپس او را هماهنگ نمود و از روح خویش در وی دمید، و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد.

به هر صورت، وجود روح مجرد از نظر همه مسلمانان، قطعی و انکارناپذیر است و نیازی به ذکر دلیل و برهان ندارد. ازاین رو، بر هیچ کس مخفی نیست که آدمی با فرارسیدن پیک اجل از میان نمی رود؛ بلکه فقط ارتباط بدن وی با روح قطع شده حیات مادی از کالبد او رخت برمی بندد. روح هرگز نمی میرد و مرگ جز گسسته شدن پیوند

روح از بدن چیز دیگری نیست، و این گسستگی تا روز رستاخیز ادامه دارد و در آن هنگام که خدای قادر قاهر همه آفریدگان را زنده می فرماید، بار دیگر این روح به بدن بازگشته و جسم بی جان حیات دوباره می یابد. بنابراین، با توجه به آن که بین رجعت و معاد شباهت کامل وجود دارد و هر دو عبارت از بازگشت انسان به حیات مجدد و آفرینش نوین و به دیگر سخن پیوند مجدد روح با بدن می باشند؛ امکان رجعت اثبات می گردد، زیرا وقوع معاد امری است مسلم و پذیرفته شده.

از مطالب یادشد درمی یابیم که عقل درباره اثبات رجعت، همان قدر ایفای نقش می کند که در اثبات معاد نقش دارد، پس می توان گفت: بازگشت به دنیا از نظر عقل، هیچ گونه مانعی نداشته و عقل هیچ گونه مخالفتی با آن ندارد؛ زیرا قدرت ذات اقدس الهی بر هر چیز ممکن تعلق می گیرد و عقل امتناعی در زنده شدن مردگان بعد از مردن سراغ ندارد.

2- دلائل و شواهد قرآنی یکی از دلائل چهارگانه، قرآن است. از نظر شیعه، قرآن به مسئله رجعت پرداخته و ثبوت و وقوع آن را هم در امتهای گذشته و هم در آخرالزمان و در آیات متعددی به صورت مفصل بیان کرده است. یکی از دلائل وقوع آن، وجود مواردی از بازگشت به دنیا در امتهای گذشته است که قرآن کریم در ضمن بیان وقایع و رخدادهایی که در امتهای گذشته واقع شده برخی از آنها را بیان فرموده است. با امعان نظر در این آیات شریفه درمی یابیم که بازگشت مردگان به دنیا امری است ممکن و قابل قبول که با سنتهای الهی مخالفت ندارد. روشن است که هدف از آوردن این آیات، جز اثبات امکان بازگشت به جهان مادی و وقوع آن در امتهای پیشین چیز دیگری نیست. هر چند میان رجعت نزد شیعه و بازگشت افرادی از امتهای گذشته تفاوتی وجود دارد که در منابع روایی مربوط به رجعت نقل شده است. به تعبیر دیگر: آیاتی که بیانگر بازگشت افرادی از امتهای گذشته به دنیا است، گویای آن است که رجعت محال نیست و به صورت کمرنگ، در امتهای پیشین وجود داشته است. ازاین رو، قائلین به رجعت سخنی محال و عجیب و غریبی نگفته اند. به طور کلی آیاتی را که درباره رجعت وارد شده را می توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته ای که بر وقوع رجعت در امتهای گذشته دلالت دارد و دسته ای که بر وقوع آن در آینده دلالت می کند.

دلائل ثبوتی و وقوعی رجعت استدلال به آیاتی را که حکایت از وقوع رجعت در امتهای گذشته دارد می توان در قالب یک قیاس منطقی به صورت زیر بیان کرد:

رجعت، امری است که بارها در امتهای پیشین رخ داده است و هر امری که در امتهای گذشته رخ داده باشد، در این امت (امت پیامبر اسلام) نیز واقع خواهد شد، پس نتیجه می گیریم که رجعت در این امت نیز واقع خواهد شد. (31)

نکته شایان توجه این که همان گونه که ملاحظه می شود، استدلال مزبور به صورت شکل اول از اشکال چهارگانه استدلال منطقی است که در صورت تمام بودن مقدمات آن، در صحت نتیجه آن نمی توان تردید کرد. اکنون باید دید آیا مقدمات آن تمام است یا خیر؟ برای اثبات مقدمه نخست (صغری) به آیات زیر که همگی بر وقوع رجعت در امتهای گذشته دلالت دارد، تمسک شده است:

1- مرگ چند هزار نفر و حیات دوباره آنان: قرآن کریم می فرماید: «الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت، فقال لهم الله موتوا، ثم احياهم ان الله لذو فضل علی الناس و لكن اکثر الناس لا یشکرون» (32) آیا

ندیدی گروهی را از ترس مرگ از خانه های خود بیرون رفتند، در حالی که هزاران تن بودند، پس خداوند به آنها فرمود: «بمیرید»، پس خداوند آنها را زنده کرد، که خداوند نسبت به بندگان خود صاحب فضل و احسان است، اما بیشتر مردمان سپاسگزاری نمی کنند.

این آیه شریفه بیانگر این است که آنچه در امتهای گذشته رخ داده در این امت (امت پیامبر اسلام) نیز رخ خواهد داد و یکی از آن وقایع مسئله رجعت و زنده شدن مردگانی است که در زمان ابراهیم و موسی و عیسی و عزیر و ارمیا و غیر ایشان اتفاق افتاده باید در این امت نیز اتفاق بیفتد. (33)

در تفسیر این آیه شریفه، مفسران سخنان فراوانی بیان کرده اند که آیا شمار آنها 10 هزار، 30 هزار، 40 هزار و یا 70 هزار نفر بوده؟ و آیا اهل شام بودند و یا اهل «داوژدان» در شرق واسط؟ (34) و این که آیا از ترس طاعون فرار کردند، یا از وبا و یا از جهاد؟ ولی اتفاق نظر دارند که آنها هزاران نفر بوده اند که از ترس مرگ، از خانه و کاشانه خود گریختند و به فرمان خداوند در یک لحظه از دنیا رفتند و به قدرت پروردگار یک بار دیگر به این جهان برگشتند. (35)

برخی از مفسران فاصله مرگ و زنده شدن آنها را هشت روز بیان کرده اند (36) ولی برخی دیگر تصریح کرده اند که کاملاً بدن آنها فرسوده و استخوانهایشان پوسیده بود. (37)

امام صادق (ع) از این فاصله به «روزگاری بس طولانی» تعبیر (38) و امام رضا (ع) تعداد آنها را 35 هزار نفر و فاصله مرگ آنان را تا هنگام زنده شدن، 60 سال بیان فرموده است. (39)

از امام باقر (ع) روایت شده که آنها به زندگی خود بازگشتند، در خانه های خود مسکن گزیدند، با همسران خود زندگی کردند، آن گاه با أجل طبیعی از دنیا رفتند. (40) و معنای رجعت چیزی جز این نیست.

2- زنده شدن پس از صد سال مرگ: «أَوَ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا، قَالَ أَتَىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا؟ فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامًا ثُمَّ بَعَثَهُ، قَالَ: كَمْ لَبِثْتَ؟ قَالَ: لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ. قَالَ: بَلْ لَبِثْتَ مِائَةً عَامًا. فَأَنْظِرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّه. وَ أَنْظِرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَك آيَةً لِلنَّاسِ. وَ أَنْظِرْ إِلَىٰ الْعِظَامِ، كَيْفَ نُنْشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا. فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ، قَالَ: أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (41) یا همانند کسی که از کنار دهکده ای گذشت، که دیوارها بر روی سقفهای آن فرو ریخته بود. گفت: چگونه خداوند اینها را پس از مرگشان زنده می کند؟ خداوند او را یکصد سال میراند، سپس زنده کرد و به او فرمود: چقدر درنگ کرده ای؟ گفت: یک روز یا قسمتی از آن. فرمود: نه، بلکه یکصد سال درنگ کردی. به غذا و نوشیدنی ات بنگر که هیچ گونه تغییر نیافته اند، ولی به الاغ خود نگاه کن (که چگونه متلاشی شده) برای این که تو را نشانه ای برای مردمان قرار دهیم. اینک به استخوانها نگاه کن که چگونه آنها را برداشته به یکدیگر پیوند داده، گوشت بر آنها می پوشانیم. هنگامی که (این حقیقت) بر او آشکار شد، گفت: می دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.

بیشتر مفسران معتقدند که یکی از پیامبران الهی در راه سفری طولانی از روستائی عبور کرد و با آثار مرگ و نیستی در این سرزمین روبه رو شد، به یاد رستاخیز و زنده شدن مردگان افتاد و در حالی که قدرت کامله خدا را باور داشت، با شگفتی از خود پرسید: مردگان این روستای ویران را بعد از درنگ دراز مدت در قبر چه کس حیات دوباره می بخشد؟ آن گاه پروردگار بزرگ با میراندن وی پاسخ این پرسش را بیان فرمود. او مرد، مرکبش از هم متلاشی شد، ولی غذائی که همراه داشت هیچ گونه دگرگونی نیافت. پس از صد سال زنده شد و گمان کرد که تنها یک نیمروز خوابیده است؛ زیرا هنگام ظهر جاناش را ستانند و پیش از غروب آفتاب به دنیا بازگشت؛ اما چون به مرکب پوسیده خود نگریست، دریافت که مرده و بار دیگر زنده شده است و هنگامی که این مرکب در مقابل

دیدگان او زنده شد، باور کرد که خدای سبحان همه مردگان را در روز قیامت زنده می نماید. (42)

این آیه شریفه صراحت دارد که شخص مزبور به مدت صد سال از دنیا رخت برپسته سپس به اذن خداوند متعال حیات مجدد یافته است، و این نمونه ای روشن بر امکان بازگشت مجدد ارواح به دنیا می باشد. همچنان که خداوند قاهر نیز در پایان آیه می فرماید: «ولنجعلک آية للناس، و انظر الى العظام كيف ننشزها ثم نکسوها لحما، فلما تبين له قال اعلم ان الله على کل شیء قدير» (43) و برای آن که ترا برای مردم نشانه (قدرت خود) قرار دهیم، و به استخوانهای (الاغ) بنگر که چگونه آنها را به یکدیگر پیوند داده سپس بر آن گوشت می پوشانیم؛ پس چون این جریان را مشاهده کرد، گفت: باور دارم که خدا بر هر کاری تواناست.

مشهور این است که این شخص «عزیر» نام داشت، اما برخی مفسران، این داستان را مربوط به «ارمیا» دانسته اند و در مورد این که آیا این شخص مؤمن بود یا نه، در میان مفسران اقوال مختلفی است، ولی آنچه مسلم است، این است که به نص قرآن کریم شخصی را خداوند مئان یکصد سال تمام میرانده، سپس او را زنده کرده و مرکبش را نیز در برابر دیدگانش زنده نموده است. (44)

هنگامی که عزیر به شهر آمد و به کسان خود گفت که من عزیر هستم، باور نکردند، پس تورات را از حفظ خواند، آن گاه باور کردند؛ زیرا کسی جز او تورات را از حفظ نداشت. (45)

از امام علی (ع) روایت شده که هنگامی که عزیر از خانه بیرون رفت، همسرش حامله بود و عزیر پنجاه سال داشت، چون به خانه بازگشت، او با همان طراوت 50 سالگی بود و پسرش 100 ساله بود. (46)

این داستان، یکی از روشنترین ادله رجعت است که امام علی (ع) در برابر «ابن کوا» که از خوارج بود، به آن استدلال فرمود. (47) دیگر امامان معصوم (ع) نیز به آن استدلال کرده اند و دانشمندان شیعه نیز در طول قرون و اعصار، در کتابهای تفسیری و عقیدتی خود به آن استناد نموده اند. (48)

3- زنده شدن گروهی از بنی اسرائیل: حضرت موسی (ع) هفتاد نفر از برگزیدگان قوم خود را به کوه «طور» برد، تا شاهد گفتگوی ایشان با خدا و دریافت الواح از سوی خداوند متعال باشند، هنگامی که به کوه طور رسیدند و گفتگوی حضرت موسی (ع) را با خدا مشاهده کردند، گفتند: «و اذ قلتم یا موسی لن نؤمن لک حتی نری الله جهره فخذتکم الصاعقة و انتم تنظرون، ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون» (49) ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم، مگر این که خدا را آشکارا به ما بنمایانی؛ پس صاعقه شما را در برگرفت، در حالی که می نگرستید. سپس شما را بعد از مرگتان برانگیختیم، شاید سپاسگزاری کنید.

این آیات شریفه به داستان گروهی از پیروان حضرت موسی (ع) اشاره می نماید که خواستار دیدار خدا بودند، هر چه حضرت موسی (ع) آنها را از این خواسته جاهلانه منع کرد، آنان بر خواهش خود اصرار ورزیدند، تا سرانجام صاعقه آمد و همه آنها را نابود کرد. ولی خداوند آنان را حیات دوباره بخشید. مفسران معتقدند که این آیات درباره هفتاد نفر از قوم بنی اسرائیل نازل شده است، همانان که برای میقات پروردگار برگزیده شدند و به سبب جهالت گرفتار عذاب گردیدند: «و اختار موسی سبعین رجلاً لمیقاتنا فلما اخذتهم الرجفة قال رب لو شئت اهلکتهم من قبل و ایای» (50) موسی هفتاد نفر از مردان را برای میقات ما برگزید، پس چون لرزش شدید آنان را فراگرفت، موسی عرضه داشت: پروردگارا اگر می خواستی من و ایشان را پیش از این هلاک می کردی.

حضرت موسی (ع) عرضه داشت: بار پروردگارا! اگر این گروه زنده نشوند، من چگونه به سوی قوم خود بروم؟ آنها مرا به قتل اینان متهم خواهند ساخت! خداوند مئان بر او منت نهاد و آنها را زنده کرد و همراه حضرت موسی به سوی خانه و کاشانه خود باز گشتند. در مورد سرگذشت آنها هیچ اختلافی بین امت اسلامی نیست و قرآن کریم

به صراحت از مرگ آنها و سپس زنده شدنشان سخن گفته است: «ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون» (51) آن گاه شما را پس از مرگتان برانگیختیم، تا شاید سپاسگزار باشید.

قرآن کریم به روشنی تأکید می کند که آنها به وسیله صاعقه جان سپردند، سپس با قدرت پروردگار، دوباره زنده شدند و معنای «رجعت» چیزی جز زنده شدن پس از مرگ نیست.

همه مفسران در تفسیر آیه شریفه به مرگ آنها و سپس زنده شدنشان به درخواست حضرت موسی و به قدرت خداوند متعال تصریح کرده اند.

بیضاوی در تفسیر «انوار التنزیل» می نویسد: «مقید کردن کلمه «بعث» به کلمه «موت» از آنروست که گاهی انسان بعد از بی هوشی یا خواب برانگیخته می شود (که آن را نیز بعث می گویند)، ولی اینان در اثر صاعقه حیات خود را از دست داده بودند.» (52)

همچنین در «کشاف» آمده است: «صاعقه آنان را میراند و این مرگ یک شبانه روز به طول انجامید.» (53) طبری در «جامع البیان» می نویسد: «صاعقه آنان را هلاک کرد، سپس برانگیخته شدند و به مقام پیامبری رسیدند.» (54)

سیوطی در تفسیر «درالمنثور» و تفسیر «الجلالین» و ابن کثیر دمشقی و فخررازی، نیز بر همین معنی تأکید ورزیده و برانگیختن بعد از صاعقه را به «زنده کردن»، تعبیر می کنند. (55)

مفسران شیعه، مانند شیخ طوسی در تبیان و شیخ طبرسی در مجمع البیان نیز بر همین عقیده اند، و به طور کلی تتبع در کتب تفسیر بیانگر آن است که همه نویسندگان کتب تفسیر همگام با مفسران نخستین قرآن، مانند: قتاده، عکرمه، سدی، مجاهد و ابن عباس بر این نظر اتفاق دارند که هفتاد تن از افراد قوم بنی اسرائیل در اثر صاعقه ای آسمانی جان خود را از دست دادند و خدا بر ایشان مرحمت فرموده برای دومین بار آنان را به دنیا بازگرداند.

امام علی (ع) در مورد این هفتاد نفر فرمود: «این هفتاد نفر برگزیدگان حضرت موسی (ع) پس از مرگ زنده شدند، به خانه های خود رفتند، ازدواج کردند، صاحب اولاد شدند و پس از فرارسیدن اجلشان از دنیا رفتند.» (56) 4- زنده شدن مقتول بنی اسرائیل: «و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها والله مخرج ما کنتم تکتُمون، فقلنا اضربوه ببعضها کذلک یحیی الله الموتی و یریکم آیاته لعلکم تعقلون» (57) و (یاد آورید) آن هنگام را که انسانی را کشتید و درباره قاتل او اختلاف کردید، حال آن که خدا ظاهرکننده آن چیزی است که شما پوشیده داشتید. پس گفتیم بخشی از آن گاو را به قسمتی از آن مرده بزنید. این چنین خدای یکتا مردگان را زنده می کند و نشانه های خود را به شما می نمایاند، شاید خرد خویش را بکار گیرید.

داستان پیرمردی است که ثروتی سرشار و نعمتی بی شمار و پسری یگانه داشت که پس از مرگ پدر همه آن ثروت به او منتقل می شد، ولی عموزادگانش که تهی دست بودند بر او حسد کردند و او را به قتل رسانیدند و جسدش را در محله قومی دیگر انداختند و تهمت قتل را به آنها بستند و به خونخواهی برخاستند. اختلاف شدیدی پدید آمد و کار پیکار به محضر حضرت موسی (ع) کشیده شد تا در میان آنها داوری کند. آن گاه خدا به حضرت موسی وحی کرد که به همان خویشاوندان فرمان دهد گاو ماده ای را ذبح نموده و قسمتی از بدن این گاو را به بدن مقتول زند تا او زنده شود و قاتل خود را معرفی کند.

هر گاو ماده ای را که ذبح می کردند کفایت می کرد، ولی آنان با پرسشهای بیجا کار خود را دشوار ساختند و در هر بار نشانه هایی (58) گفته شد که آن نشانه فقط با یک گاو تطبیق نمود که متعلق به کودکی یتیم بود. ناگزیر آن

را به قیمت بسیار گزافی خریدند و سر بریدند و قسمتی از بدن گاو را به بدن مقتول زدند، او با قدرت الهی زنده شد و گفت: ای پیامبر خدا! مرا پسر عمویم به قتل رسانیده است، نه آنها که به قتل مَّتَّهَم شده اند و حضرت موسی (ع) امر فرمود: پسر عمویش را قصاص کردند. (59)

از امام حسن عسکری (ع) روایت شده که: شخص مقتول شصت سال داشت هنگامی که به اذن خدا زنده شد، خدای تبارک و تعالی هفتاد سال دیگر به او عمر داد و یکصد و سی سال عمر کرد، و تا پایان عمر از نشاط و تندرستی و سلامتی حواس برخوردار بود. (60) پروردگار مهربان پس از نقل این داستان می فرماید: «و خدا این گونه مردگان را زنده می کند» بدین معنی که رویداد مذکور نشانی از قدرت خلل ناپذیر الهی بر زنده کردن مردگان بوده و هیچ کس را نرسد که به انکار این واقعیت مسلم دست یازد.

در میان مفسران هیچ گونه اختلافی درباره این شرح آیات وجود ندارد، و تنها اختلافات جزئی آنان به کلمه «بعض» مربوط می شود، و به طور دقیق معلوم نیست کدام عضو گاو را به چه بخشی از بدن مقتول تماس دادند. سیوطی در «درالمنثور»، طبری در «جامع البیان»، ابن کثیر در تفسیر خود نقل می کنند که در اثر این کار شخص مقتول زنده شد، قاتل خود را نام برد و از دنیا رفت. (61)

طبری در شرح جمله «کذلک یحیی الله الموتی» می نویسد: «این سخن، خطابی است از خداوند به بندگان مؤمن و احتجاجی است با مشرکانی که رستاخیز را دروغ می شمردند، بدین شرح که، ای تکذیب کنندگان حیات پس از مرگ! از زنده شدن این شخص مقتول عبرت بیاموزید؛ زیرا همان گونه که من این شخص را حیات دوباره بخشیدم، مردگان را نیز بعد از درگذشتشان در روز قیامت زنده خواهم نمود.» (62)

فخر رازی و زمخشری و بیضاوی معتقدند که در کلام خدا جمله هایی پنهان است و در حقیقت چنین بوده است: «پس گفتیم که قسمتی از بدن مقتول را به عضوی از گاو بزنید، آنان این کار را انجام دادند و مقتول زنده شد» که جمله بعدی بر وجود این جمله پنهان دلالت می کند. (63)

در میان مفسران شیعه نیز کسی جز این نگفته و همگی داستان یاد شده را کار خارق العاده ای می دانند که بازگو کننده قدرت انکارناپذیر خداوندی است.

از دیگر موارد رجعت که در امتهای گذشته رخ داده است، می توان به رجعت اصحاب کهف (64) و برگشت اهل ایوب (65) و رجعت ذی القرنین (66) و... اشاره کرد؛ البته اذعان به رجعت در امتهای گذشته، اختصاص به قرآن کریم ندارد، بلکه در برخی از کتب آسمانی ادیان دیگر نیز اشاراتی به رفته است، که در پایان همین مبحث به آن اشاره خواهد شد.

بدین ترتیب، تردیدی در تمام بودن مقدمه نخست (صغری= وقوع رجعت در امتهای پیشین) باقی نمی ماند؛ اما آیا هر چیزی که در امتهای گذشته واقع شده باشد، در این امت نیز رخ خواهد داد؟ (کبری).

برای اثبات این مقدمه (کبری) به حدیث نبوی مورد قبول شیعه و اهل سنت تمسک شده است. مضمون این حدیث که با تعبیر مختلف روایت شده، چنین است که پیامبر اعظم (ص) می فرماید: «هر چیزی که در امتهای پیشین رخ داده باشد، در این امت نیز رخ خواهد داد.» (67)

و نیز فرمود: «یکون فی هذه الامه کل ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و القزة بالقزة» (68) هر اتفاقی که در بنی اسرائیل رخ داده بدون اندکی (ذره ای) کم و زیاد در این امت هم رخ می دهد. همچنین در کلامی دیگر می فرماید: «به آن خدایی که جانم به دست اوست شما مسلمانان با هر سنتی که در امتهای گذشته جریان داشته روبه رو خواهید شد و آنچه در آن امتهای جریان یافته مو به مو در این امت جریان

خواهد یافت، به طوری که نه شما از آن سنتها منحرف می شوید و نه آن سنتها که در بنی اسرائیل بود، شما را نادیده می گیرد». (69)

کثرت نقل احادیثی به این مضمون در مجامع حدیثی سنی و شیعی، تردید در صحت آن بر جای نمی گذارد و به یقین پیام آور بزرگ اسلام برای امت خود چنین مطلبی را فرموده اند؛ بنابراین امت اسلامی با تمام رویدادهای امم پیشین روبه رو خواهد شد و حوادث مربوط به آنان بدون کم و کاست در میان این امت به وقوع خواهد پیوست. بدین سان مقدمه دوم قیاس که برگرفته از احادیث نبوی است نیز اثبات می گردد، در نتیجه آن نیز نباید تردید کرد، پس رجعت در این امت نیز واقع خواهد شد.

موارد یادشده، تنها چند نمونه از دهها مورد بازگشت مردگان به این جهان در میان پیشینیان می باشد که در قرآن کریم بیان شده است. اگر بخواهیم در این نوشتار، تحقیق را در مجموع سوره های قرآن کریم ادامه دهیم، به دهها نمونه دیگر بخواهیم خورد، ازاین رو، به جهت اختصار از آنها صرف نظر نموده، به ذکر همین چند مورد بسنده می کنیم.

پی نوشت ها :

1. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 53، ص 92 بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، چاپ سوم: امام صادق (ع) می فرماید: «از ما نیست کسی که ایمان به رجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند».
2. سید مرتضی علم الهدی، رسائل الشریف المرتضی، ج 1، ص 125 تحقیق: سیدمهدی رجایی، قم، دارالقرآن.
3. ابن اثیر، النهاية فی غریب الحدیث و الاثر، ج 2، ص 202؛ مؤسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم، قم.
4. فراهیدی، کتاب العین، ج 1، ص 225، بیروت، مؤسسه اعلمی، چاپ اول؛ جوهری، الصحاح فی اللغة و العلوم، ج 3، ص 1216 راغب اصفهانی، المفردات فی قریب القرآن، ص 188 بیروت، دارالمعرفه؛ ابن اثیر، النهاية فی غریب الحدیث، ج 2، ص 202، ابن منظور، لسان العرب، ج 8، ص 114، بیروت، دارصادر، چاپ سوم؛ فیروزآبادی، القاموس المحیط، ص 648، بیروت، دارالفکر؛ فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ج 2، ص 151، تهران، انتشارات مرتضوی، چاپ سوم.
5. سعید الخوری الشرتونی، اقرب الموارد، ج 1، ص 2 مؤسسة النصر.
6. سوره طه، آیه 86.
7. سوره توبه، آیه 83.
8. علی اکبر دهخدا، لغتنامه دهخدا، حرف «راء».
9. ر.ک: مصباح یزدی، جامعه و تاریخ، ص 14، چاپ سازمان تبلیغات اسلامی.
10. سید مرتضی علم الهدی، رسائل شریف مرتضی، ج 1، ص 125.
11. ابن براج، جواهرالفقه، ص 268، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول.
12. شیخ مفید، اوائل المقالات، ص 86، ناشر مکتبه الداوری، قم.
13. محمدرضا مظفر، عقاید الامامیه، ترجمه: علیرضا مسجدجامعی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص 294.
14. ر.ک: شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب والمختارات، ج 4، ص 77 سیدمرتضی، جوابات المسائل

التبانیات، ج 1، ص 125؛ شیخ حر عاملی، الایقاظ من ההجعة بالبرهان علی الرجعة، ص 29، ترجمه: سید هاشم رسولی محلاتی، دار الکتب، قم.

15. محمدرضا مظفر، عقاید الامامیه، ص 81.

16. همان، ص 83.

17. مرحوم علی دوانی، مهدی موعود، ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار، علامه مجلسی، دارالکتب الاسلامیه، ص 1234 - 1235.

18. سیدمرتضی، رسائل شریف مرتضی، ج 1، ص 125؛ شیخ حر عاملی، الایقاظ من ההجعة بالبرهان علی الرجعة، ص 36 - 35.

19. شیخ صدوق، الخصایص، مکتبه الصدوق، ص 108؛ بحار الانوار، ج 53، ص 63، از قول امام صادق (ع).

20. علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، ج 12، ص 18 - 19؛ مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت.

21. بحار الانوار، ج 53، ص 92 و 121.

22. همان، ص 92 و 121.

23. محمدرضا ضمیری، رجعت یا بازگشت به جهان، ص 18، تهران، نشر موعود، چاپ اول.

24. علامه مجلسی، حق الیقین، ج 2، ص 248، چاپ دوم، انتشارات رشیدی؛ سید عبدالحسین طیب، کلم الطیب، ص 586، تهران، کتابفروشی اسلامی.

25. محمدرضا مظفر، عقائد لامامیه، ص 84، میرزا جواد تبریزی، صراط النجاة، ج 3، ص 421، دفتر نشر برگزیده، چاپ اول؛ جعفر سبحانی، بحوث فی الملل و النحل، ج 6، ص 367، چاپ دوم، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.

26. عبدالله شبر، حق الیقین فی معرفة اصول الدین، ج 2، ص 35، منشورات اعلمی.

27. تفسیر نمونه، ج 15، ص 561.

28. ر.ک: اصالت روح از نظر قرآن، ص 25 - 24.

29. سوره سجده، آیه 7.

30. همان، آیه 9.

31. شیخ حر عاملی، الایقاظ من ההجعة بالبرهان علی الرجعة، ص 68.

32. سوره بقره، آیه 243.

33. علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، ص 161.

34. یاقوت، معجم البلدان، ج 2، ص 435.

35. طبری، جامع البیان، ج 2، ص 365؛ زمخشری، الکشاف، ج 1، ص 290؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 6، ص 175؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج 3، ص 231؛ سیوطی، الدر المنثور، ج 1، ص 310.

36. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 6، ص 174.

37. طبری، جامع البیان، ج 2، ص 366.

38. طبرسی، الاحتجاج، ص 344.

39. حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 241.

40. عیاشی، تفسیر، ج 1، ص 130؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 1، ص 347؛ فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج 1، ص 250.

41. سوره بقره، آیه 259.

42. تفسیرکشاف، ج 1، ص 295؛ تفسیر درالمنثور، ج 1، ص 331؛ تفسیر القرآن العظیم، ج 1، ص 314.

43. سوره بقره، آیه 259.

44. طبری، جامع البیان، ج 3، ص 20؛ زمخشری، الکشاف، ج 1، ص 307؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 7، ص 34؛

قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج 3، ص 289؛ سیوطی، الدر المنثور، ج 1، ص 331.

45. زمخشری، الکشاف، ج 1، ص 307؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 1، ص 370؛ سیوطی، الدر المنثور، ج 1، ص 332؛

فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج 1، ص 269.

46. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج 3، ص 294؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 1، ص 370؛ شیخ حرّ عاملی، الایقاظ

من الهجعة بالبرهان علی الرجعه، ص 151.

47. بحارالانوار، ج 14، ص 374.

48. که از جمله آنان می توان از شیخ طوسی در تفسیر تبیان، شیخ مفید در اجوبه مسائل عکبریّه، شیخ صدوق

در اعتقادات، شیخ طبرسی در احتجاج، شیخ حرّ عاملی در ایقاظ و علامه مجلسی در بحارالانوار نام برد.

49. سوره بقره، آیه 56 - 55.

50. سوره اعراف، آیه 153.

51. سوره بقره، آیه 56.

52. بیضاوی، تفسیر انوارالتنزیل، ذیل آیه 56 بقره.

53. زمخشری، الکشاف، ج 1، ص 27.

54. طبری، جامع البیان ج 1، ص 230.

55. درالمنثور، ج 1، ص 70؛ تفسیر الجلالین، ج 1، ص 8؛ تفسیرالقرآن العظیم، ج 1، ص 93؛ مفاتیح الغیب، ج

3، ص 86.

56. بحارالانوار، ج 53، ص 73 و 129؛ فیض رکاشانی، تفسیرصافی، ج 4، ص 77.

57. سوره بقره، آیات 73 - 72.

58. ر.ک: سوره بقره، آیه 12 - 67.

59. تفسیر برهان، ج 1، ص 112 - 108؛ تفسیر صافی، ج 1، ص 124.

60. تفسیر صافی، ج 1، ص 129؛ تفسیر برهان، ج 1، ص 110.

61. درالمنثور، ج 1، ص 79؛ جامع البیان، ج 1، ص 285؛ تفسیر القرآن العظیم، ج 1، ص 112.

62. جامع البیان، ج 1، ص 285.

63. مفاتیح الغیب، ج 3، ص 125؛ کشاف، ج 1، ص 222؛ تفسیر بیضاوی ذیل آیه.

64. سوره کهف، آیه 45.

65. سوره انبیاء، آیه 83.

66. طبرسی، مجمع البیان، ج 6، ص 756.

67. سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الکبیر، ج 10، ص 39؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج 7، ص 273

؛ سیدبن طاووس حسنی، البیقین، ص 339؛ ابن کثیر دمشقی، تفسیرالقرآن العظیم، ج 2، ص 364؛ علاء الدین

متقی هندی، کنزالعمال، ج 11، ص 253؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 7، ص 405.

68. شيخ حر عاملی، الايقاظ من الهجعه فی البرهان علی الرجعة، ترجمه: سيد هاشم رسولی محلاتی، دار الكتب، قم، ص 29.
69. بحارالانوار، ج 53، ص 127.